

«تزکیه» به مثابه «تربیت سلبی»

در برابر «تدسیه» به مثابه «تربیت ایجابی»

عبدالعظیم کریمی*

چکیده

یکی از چالش‌های اصلی در تعلیم و تربیت امروز، غلبه یافتن وجه ایجابی بر وجه سلبی آن و هجوم پی‌درپی طرح‌ها و برنامه‌های فرهنگی و تبلیغی در مدارس و مراکز فرهنگی و تربیتی است که بدون توجه به اصل تزکیه (آماده‌سازی و رغبت‌انگیزی) ارائه می‌شود و موجب ناهمخوانی و بلکه تعارض و تضاد مندی میان درون‌دادها و برون‌دادها شده است. پیراستن انسان از آرایه‌های آلاینده تعلیم و تربیت ایجابی و عاریه‌ای، که مغایر با فطرت پاک و ناب اوست، یکی از مهم‌ترین و در عین حال دشوارترین راهکارهای ورود به ساحت «تزکیه به مثابه تربیت سلبی» و خروج از ساحت «تدسیه به مثابه تربیت ایجابی» است. در این مقاله تلاش شده است تا وجه سلبی تربیت در قالب مفهوم قرآنی «تزکیه» از نظر مبانی، رویکرد و روش، با وجه ایجابی آن مورد مقایسه و مقابله قرار گیرد تا از این راه بتوان به الگوی برخاسته از تعالیم قرآنی و عرفانی تربیت بازگشت. دو گزاره بنیادی در رویکرد «تزکیه به مثابه تربیت سلبی» عبارت‌اند از: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» که در اولی، نفی و سلب آنچه ما را از فطرت خویش دور می‌سازد و در دومی بازگشت و رجعت تعالی‌بخش به درون‌مایه‌های وجودی و تلاش برای فعلیت بخشیدن آنهاست.

واژگان کلیدی: تزکیه، تربیت سلبی، تربیت ایجابی، تدسیه.

۱. مقدمه

وظیفه آموزش و پرورش چیست؟ در وهله نخست پاسخ به این پرسش ساده و رایج بسیار آسان و بدیهی می‌نماید؛ زیرا اغلب گفته می‌شود که وظیفه آموزش و پرورش فراهم آوردن زمینه‌ها و عوامل به فعلیت رساندن یا شکوفا ساختن استعدادها در جهت مطلوب است.

اما از زاویه‌ای دیگر می‌توان گفت، یکی از وظایف آموزش و پرورش پیشگیری فعالانه از شکل گرفتن افکار، نگرش‌ها و رفتارهایی است که مغایر با فطرت و طبیعت افراد است. در این تعریف وجه غالب تربیت باید معطوف به سلب و نفی و اجتناب از اقداماتی باشد که انسان را از مسیر فطری خود خارج می‌سازد. به عبارت دیگر، کارکرد اصلی تعلیم و تربیت سلبی، پیشگیری از انتقال یک‌سویه دانش و معارف به دانش‌آموزان است تا آنها خود در تعامل با واقعیت، کاشف و خالق دانش و بینش خود گردند.

بر این اساس هدف آموزش و پرورش، شکوفا کردن استعدادهای دانش‌آموزان نیست، بلکه زمینه‌سازی برای "شکوفاشدن" استعدادهاست. در فرایند شکوفاشدن، اصل بر پیشگیری و حذف و نفی اقداماتی است که مانع عاملیت فرد در رشد و تحول خویش می‌شود.

اما امروزه وقتی سخن از تعلیم و تربیت می‌رود، نخستین چیزی که در ذهن تداعی می‌شود، یاد دادن و منتقل کردن و افزودن مطالبی از بیرون به درون فرد است و تصور می‌شود که کودک به منزله یک مخزن خالی باید از همان آغاز با افزوده‌هایی از بیرون پر شود و هر قدر اولیا و مربیان در پر کردن این مخزن بیشتر تلاش کنند به موفقیت بیشتری دست می‌یابند.

این خطای راهبردی از آنجا آغاز می‌شود که تربیت کودک را با کار «کوزه‌گری» اشتباه گرفته‌اند و بر این تصورند کودکان همچون مواد خام باید در اختیار بزرگسالان قرارگیرند تا آنها براساس طرح‌های از پیش تعیین شده، شخصیت آنها را شکل دهند.

مفهوم مصطلح «تربیت» که غالباً جنبه ایجابی و تجویزی از آن برداشت می‌شود با مفهوم تزکیه که پاک‌کننده و زداینده، اما زاینده و روشنگر است از بنیاد ناهمانند است؛ زیرا در «تربیت ایجابی» همانند یک کار صنعتی تلاش اصلی معطوف به افزودن چیزی از بیرون به درون فرد است و حال آنکه در تربیت سلبی (تزکیه) تلاش اصلی این است تا آنچه در درون است و از جنس روح الهی است استخراج و آشکار گردد.

شهید مطهری نیز تربیت حقیقی را عبارت از فراهم آوردن موجبات تجلی شخصیت انسان و به فعلیت رسیدن (و نه رساندن!) استعدادهای درونی و نهایی انسان می‌داند که نباید با یک تحمیل جبری صورت گیرد (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۶۸).

از دیدگاه پستالوزی^۱ طبیعت (فطرت)، شایستگی‌های برتر آدمی را همانند گوهری که در صدف پنهان است، در او پنهان کرده است. اگر صدف را پیش از موعد آن بشکنید گوهری ناقص خواهید یافت (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴، ص ۱۴۷).

«پستالوزی مانند ژان ژاک روسو نیروی طبیعی را بنیاد تحول بر می‌شمارد و کار مربی را به کار باغبان - که فقط فراهم‌کننده شرایط است - مانند می‌کند؛ و از سوی دیگر، راه درست تربیت را تبعیت و پیروی از طبیعت می‌بیند. و خود زندگی را پایه تعلیم و تربیت می‌شمارد. و نه کتاب، نه فن، بلکه خود زندگانی پایه تعلیم و تربیت است» (همان، ص ۱۴۸).

با این تعریف از تربیت، مربی باید تابع ظرفیت و قانون فطرت متربی باشد، اما آن‌که از مدار فطری خود خارج می‌شود، ناگزیر باید به الگوهای عاریه‌ایی و بدلی تکیه کند.

در رویکرد تزکیه، غایت تربیت «بازگشت به فطرت خویشتن»، و تحقق «خویشتن بودگی» است که لازمه‌اش دور شدن افراد از آنچه تصنعاً شده‌اند، و نزدیک شدن به آنچه فطرتاً بوده‌اند، می‌باشد؛ این بازگشت، بازگشت به راه خود، سبک خود از طریق خودشناسی و خویشتن گسترده است. «بگو هرکس به راه و روش خود عمل می‌کند» (اسراء، ۸).

به همین دلیل است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد نگره‌داشت خودتان، چه آنان که گمراه شده‌اند گمراهی‌شان به شما ضرر نمی‌رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید، بازگشت همه شما به خداست و پس از آن آگاهتان می‌کند به آنچه عمل می‌کردید» (مانده، ۱۰۵).

آیا هدف از تعلیم و تربیت نیز جز آن است که آدمی خودش را در خویش بیابد و در این خویشتن‌یابی، جوهره روح الهی‌اش را براساس آیه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجرات، ۲۹) تجربه کند؟

اگر انسان به فطرت خویش بازگردد، همه معارف و حقایق نهادینه شده در خود را ادراک می‌کند، همچنان‌که در قرآن کریم آمده است: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ؛ هر آینه محققاً بر شما کتابی نازل کردیم که شناخت‌نامه شما در آن است» (انبیا، ۱۰). این یادنامه با راهبرد ذکر (کشف آنچه هست و بوده) و بازگشت به سوی او (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) محقق می‌شود. ذکر در اینجا آگاهی قلبی است که از طریق کشف و استخراج حادث می‌شود (تزکیه)، و نه از طریق کسب و انتقال.

به تعبیر برخی از علمای دین «فطرت مانند طبیعت و غریزه، یک امر تکوینی است؛ یعنی جزء

1. Johann Henrich Pestalozzi

سرشت انسان است و اکتسابی نیست، امری است که از غریزه آگاهانه‌تر است. انسان آنچه را که می‌داند می‌تواند بداند که می‌داند؛ یعنی انسان یک سلسله فطریاتی دارد و می‌داند که چنین فطریاتی دارد» (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۳۳).

در تربیت سلبی این امکان فراهم می‌شود تا با نفی و حذف آنچه مغایر با حقیقت وجود و برخلاف مسیر فطرت است، شرایط فعلیت‌بخشی به گوهر الهی انسان فراهم شود. «این امکان زمانی به دست می‌آید که استخراج و کشف درون‌مایه‌های فطری به‌عنوان یگانه راهبرد تربیت دینی، محور فعالیت‌های اولیا و مربیان قرارگیرد» (کریمی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۸).

در نظریه‌های روان‌شناسی جدید، یادگیری نیز بازگشت آگاهانه به مفاهیم و واژگان کلیدی از جنس سلب و نفی به‌خوبی مشاهده می‌شود. تا آنجا که هم اکنون برخی از صاحب‌نظران جدید، مانند هوارد گاردنر^۱، کاشف هوش‌های^۲ چندگانه در کتابی به نام ذهن مدرسه‌ای نشده^۳ بر این باورند که وظیفه اصلی تعلیم و تربیت این است که ذهن دانش‌آموزان را از آموزش و پرورش مدرسه‌ای، رسمی، و سازمان‌یافته آزاد سازد تا آنها خود سازنده و سامان‌دهنده دانش گردند (گاردنر، ۱۹۹۱، ص ۱۳۳).

برای نزدیک شدن به این تعریف، باید اقدام به طرح گفتمانی دیگر از تعلیم و تربیت با عنوان «آموزش و پرورش سلبی» کرد که ما را با فضایی نه تنها متفاوت، بلکه متضاد با آموزش و پرورش ایجابی (تدسیه) روبه‌رو سازد.

اما پرسش پرچالش این است که آیا تربیت از جنس «هست» هاست یا «باید»‌ها؟ آیا تربیت از جنس «تأیید» است یا «تغییر»؟ به بیان روشن‌تر آیا باید طبیعت و شاکله کودک را همان‌گونه که هست به فعلیت رساند (تأیید) یا از همان آغاز اقدام به «تغییر» ساخت شخصیت و شاکله وجودی او براساس طرح و برنامه دیگران (اولیا و مربیان و جامعه) کرد؟ آیا انسان آن چیزی باید بشود که هست یا آن چیزی باید بشود که نیست؟ آیا انسان باید آن‌گونه شود که دیگران (طبق برنامه‌ریزی بیرونی) می‌خواهند و یا آن‌گونه شود که خودش می‌خواهد؟ یا آن‌گونه باید بشود که می‌تواند بشود؟ انتخاب کدام یک از این الگوها و راهبردهای تربیتی با فطرت انسان سازگار است؟

این پرسش‌ها ما را با چالشی بزرگ در تعلیم و تربیت رایج روبرو می‌کند که جهت‌گیری تعلیم و تربیت رایج چگونه است؟ بر همین اساس، در اینجا تلاش می‌شود ویژگی افتراقی دو رویکرد متضاد با یکدیگر، یعنی تزکیه (تربیت سلبی) در برابر تدسیه (تربیت ایجابی)، بررسی شود.

1. Gardner

2. multiple intelligences

3. Unschooled mind

۲. مفهوم‌شناسی واژگان قرآنی «تزکیه» و «تدسیه»

۲-۱. تزکیه

از نگاه مفسران، تزکیه مراتب گوناگونی دارد، مرتبه‌ای از آن تنها ارشاد محض و اتمام حجت است، مرتبه‌ای دیگر دور کردن رذائل اخلاقی از نفس است، مرتبه‌ای متحلی شدن انسان به فضائل اخلاقی و مرتبه دیگر تجلی انسان به اسماء و صفات ربوبیت است که برای هر یک از این مراتب درجاتی است و آیاتی که در آن تزکیه مقدم شده اشاره به مرتبه‌ای از تزکیه و آیه‌ای که تزکیه مؤخر شده اشاره به مرتبه‌ای دیگر از مراتب آن دارد (موسوی سبزواری، ج ۲، ص ۱۶۵).^۱

تزکیه در ذات خود واجد فروگاهی بالنده^۲ از یک سو، و زداینده^۳ از سوی دیگر است. بر عکس تربیت ایجابی و تحمیلی که در ذات خود فزونی کاهنده و فربهی سترون را به دنبال دارد. به بیان دیگر «تزکیه» معطوف به «توسعه کوثری» (درون‌زا) است و «تدسیه» معطوف به «توسعه تکاثری» (برون‌زا) است.

معنا و کارکرد واژه «تزکیه» و معادل‌یابی آن در زبان فارسی به گونه‌ای است که اگر بخواهیم آن را در قالب یک واژه واحد معنا کنیم دچار پارادوکس (ناهم‌سویی) معنایی می‌شویم؛ زیرا چگونه ممکن است که یک جریان کاهنده، خاصیت فزاینده‌گی داشته باشد؟ بنابراین برای درک بهتر معنی این واژه باید از چندین لغت با مفاهیم مختلف و حتی متضاد کمک گرفته شود.

تزکیه در اینجا ناظر بر دو مفهوم هم‌زمان و متضاد «کاهشی» و «افزایشی» است، یعنی نوعی زدایش همراه با زایش که به‌طور یکپارچه اتفاق می‌افتد.

شاید بتوان این واژه را با «هرس کردن» هم‌معنا دانست، همانند درختی که شاخ و برگ آن را می‌زنند تا بیشتر قد بکشد و سریع‌تر رشد کند؛ زیرا هرس عبارت است از: قطع کامل یا جزئی شاخه به منظور تسریع رشد و باروری بیشتر گیاه و درخت.

تزکیه نیز در این فرایند متناقض‌نما از یک سو جنبه کاهشی دارد و از سوی دیگر، فزونی و شکوفایی را به همراه دارد.

این نوع برداشت دوگانه و دوسویه از تزکیه ما را به مفهوم تربیت سلبی که در عین کاهشگری، افزایش و زایش را به دنبال دارد، نزدیک می‌کند و مقصود ما از تربیت سلبی دقیقاً به همین معناست که در ذات این سلب و نفی می‌توان توسعه کوثری را مشاهده نمود.

گستره و ژرفای معنای تزکیه آنگاه روشن‌تر و شفاف‌تر می‌شود که واژگان مشابه و مجاور این مفهوم کلیدی، یعنی «تهذیب»، «تطهیر»، «تسویه»، «تنزیه»، و «تقوی» را که همان پالایش و

۱. به نقل از مقاله «تزکیه نفس و آثار آن در قرآن»، مجله پاسدار اسلام، شماره ۲۷۶.

2. Developer Reduction

3. purifier of Generator

پارسایی و وارستگی است، همراه سازیم، با نگاهی به معنای اصلی این واژگان، در می‌یابیم که هدف اصلی تعلیم و تربیت از دیدگاه قرآنی، پیش و بیش از آنکه معطوف به افزودن چیزی از بیرون به درون فرد باشد، زدودن افزوده‌ها و پاک کردن آرایه‌ها و آلاینده‌هایی است که مانع خودیابی و کشف و شهود درونی در او می‌شود.

به همین دلیل در مقابل تزکیه (رشد کوثری) واژه «تدسیه» (رشد تکاثری)، قرار می‌گیرد که دقیقاً در مقابل کارکرد «تزکیه» است و می‌توان آن را معادل تعلیم و تربیت ایجابی (تکاثر بیرونی) که مغایر با اصل تزکیه است، قلمداد کرد.

۲-۲. تدسیه در برابر تزکیه

تدسیه از ماده «دُس» و به معنای وارد کردن نابجای چیزی است در مجموعه‌ای، یا وارد کردن عنصری نامناسب در مجموعه‌ای هماهنگ که با طبیعت و ساختار فرد بیگانه می‌شود. مانند اینکه سمی را وارد غذا یا بدن کنند که باعث فساد و تباهی شود. حال، به کار بردن تزکیه و تدسیه در مورد نفس انسانی، این معنی را افاده می‌کند که تربیت نفس انسان، گاه مستلزم حذف‌هایی است که قابلیت رشد پدید می‌آورد و این همان تزکیه است. از سوی دیگر، لازمه‌اش مواظبت در این است که مبادا چیزهایی وارد نفس شود که هرچند در ظاهر موجب افزایش می‌باشد، اما برای نفس انسان مضر باشد و در حکم سمی است که با شیرینی مخلوط شده باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸).

شناخت مفهوم تدسیه نقش مهمی در شناخت مفهوم تزکیه به‌عنوان واژه متضاد آن دارد که بدون واکاوی ریشه و پیشینه آن نمی‌توان به گستره و ژرفای معنای چند لایه و چند جانبه آن پی برد. حقیقت آن است که در مفهوم تدسیه، پنهان کردن و پوشاندن نهفته است و اگر متقابلاً تزکیه را نقیض تدسیه بدانیم، چنان‌که ابن فارس گفته است، آنگاه مفهوم آن باید آشکار کردن و نمایان ساختن باشد.

انگیزه به‌کارگیری واژگان تزکیه و تدسی در زمینه اصلاح و تباهی نفس آدمی بر همان پیام «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» استوار گشته است؛ به این معنا که کمال نفس انسانی در گرو الهامی است که بر حسب فطرتش، فجور (گناهان) را از تقوا (خویشترداری از گناه) تشخیص می‌دهد، یعنی دین الهی - اسلام - برای نفس انسان، فطری است (علامه طباطبایی، ۱۴۰۷ق، ج ۲۰، ص ۲۹۸).

به بیان دیگر، تزکیه، فراهم‌سازی زمینه مناسب با فطرت، به قصد شکوفا شدن را گویند که منجر به فلاح و رستگاری انسان می‌شود «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس، ۹) و تدسیه چیزی را به‌طور پنهانی در درون چیز دیگری قرار دادن است که منجر به غفلت و خسارت «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس، ۱۰) می‌شود؛ زیرا مغایر با مسیری است که اقتضای سرشت آدمی است.

۳. هدف از تزکیه (تربیت سلبی)

در اصل هدف بعثت انبیاء در قرآن کریم تزکیه بوده است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران، ۱۶۴)». ما به سوی شما پیامبری فرستادیم تا با تلاوت آیات الهی شما را از آلودگی‌ها پاک سازد...». در آیه‌ای دیگر خداوند بر فرستادن رسولان خویش برای تزکیه بشر بر آنان منت نهاده است.

در آیه ۱۲۹ سوره بقره نیز حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام)، دو پیامبر بزرگ الهی، از خداوند تقاضای فرستادن رسولانی می‌کنند تا نسل و ذریه آنان را از آلودگی‌ها پاک کند و در آیه‌ای دیگر خداوند حضرت موسی (علیه السلام) را با پیام دعوت به تزکیه به سوی فرعون می‌فرستد (نازعات، ۱۷-۱۸). از مجموع این آیات به دست می‌آید که تزکیه و طهارت نفس به منزله «تربیت سلبی» یکی از عمده‌ترین اهداف تمام رسولان الهی بوده است.

"تمام تلاش‌ها و تعلیم و تعلم‌ها مقدمه‌ای برای رسیدن به تزکیه است که اگر این هدف بدون تعلیم حاصل می‌شد ضرورتی برای تعلیم نبود به تعبیر شهید مطهری "غایت تربیت و تعلیمات نیز تقوا، تزکیه نفس، پرورش اراده و برطرف کردن موانع برای بندگی خداوند و تقویت قلب برای حرارت ایمانی می‌باشد (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۵۸).

دانش اکتسابی که بدون تزکیه و تهذیب نفس به دست آمده است، نه تنها به بینش درونی نمی‌انجامد، بلکه خود مانع و حجاب معرفت قلبی می‌شود؛ زیرا از جنس کشف نیست، بلکه از جنس کسب است. علم مطبوع (فطری) نیست، بلکه علم مسموع است (اشاره به حدیث مولای متقیان: العلم علمان مطبوع و مسموع و لاینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع) (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۸).

اما پرسش این است که آیا تعلیم چیزی جدای از تزکیه است و یا به‌عنوان پیامد ذاتی آن محسوب می‌شود؟

با نگاهی به آیاتی از قرآن کریم مشخص می‌شود که غالباً تعلیم با تزکیه رابطه‌ای تفکیک‌ناپذیر دارد و این دو مفهوم به همراه هم آمده‌اند، مانند: «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (آل عمران، ۱۶۴)، «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ» (جمعه، ۲)، «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره، ۱۲۹) هرچند تزکیه و تعلیم تحت دو عنوان تعبیر شده و از نظر مفهومی متفاوت می‌باشند، ولی در مقام عمل و تحقق، جدایی‌ناپذیر هستند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «من زهد فی الدنیا ... علمه بغیر تعلیم؛ هر که زهد و بی‌رغبتی به دنیا پیشه سازد ... بی‌آنکه از کسی علم بیاموزد خداوند به او علم عنایت می‌کند

(ابن شعبه، ۱۳۶۲، ص ۲۲۳-۲۲۴). رسول اکرم ﷺ فرمود: «من زهد فی الدنيا... أعطاه الله علماً بغير تعلم وهدی بغير هداية» (ورام، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۱).

هنگامی که خداوند حضرت موسی (علیه السلام) را به سوی فرعون روانه نمود چنین فرمود: «أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَعَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزَكَّى * وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَحْشَى؛ برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است، بگو آیا میل داری از آنچه در آن هستی رها و پاک گردی، و تو را به سوی پروردگارت رهبری کند تا تو اندیشناک و بیمناک گردی» (نازعات، ۱۷-۱۸).

اساساً خشیت، نوعی «ترس آگاهی قلبی» است که قلب را بیدار و مستعد ایمان به خداوند می‌کند و این ترس آگاهی همان «ذکر» است که آدمی را از غفلت (آگاهی حجاب‌زا) رها می‌کند. پس غفلت آدمی از آنجا آغاز می‌شود که از خمیرمایه ازلی وجود خویش دور می‌شود و به جای احیا و ابقای آنچه در خود دارد به سراغ معارف لفظی از منابع بیرون از وجود خود می‌رود تا آنجا که این جستارگری بیهوده حاصلی جز افزودن بر زنگار قلب خویش ندارد. در آیه‌ای از قرآن کریم به خوبی پرده از سرنوشت کسانی برمی‌دارد که همه بدبختی‌هایشان در آن چیزی است که در پی کسب آن بوده‌اند.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ چنین نیست، بلکه آنچه کسب کرده‌اند بر دل‌هایشان زنگار نهاده است» (مطففین، ۱۴). راغب اصفهانی درباره واژه «رین» می‌نویسد: «الرین صدأ یعلو الشیء الجلیل (ص ۳۷۳)؛ رین، زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می‌نشیند». گویا همان تدریج است که مانع تزکیه می‌شود، و به شکل بازدارنده پنهانی راه اتصال آدمی به ذات خود را مسدود می‌کند.

از آیات فوق به خوبی روشن می‌شود که آنچه برخلاف فطرت کسب می‌شود، منجر به تیرگی دل و زنگاری شدن آینه فطرت می‌شود.

در کتاب تفسیر المیزان درباره آخرین آیه از آیات فوق آمده است: «از این آیه ظاهراً استنباط می‌شود اولاً، اعمال بد نقوش و صورت‌هایی در نفس ایجاد می‌کند؛ و ثانیاً، این نقش‌ها و صورت‌ها مانع از ادراک حق می‌شود؛ ثالثاً، روح آدمی به حسب طبیعت نخستین دارای صفا و جلایی است که حقیقت را چنان‌که هست درک می‌کند و میان حق و باطل جدایی می‌افکند و تقوا را از فجور و بی‌تقوایی تشخیص می‌دهد. همان‌گونه که خداوند فرموده: سوگند به جان آدمی و آن کسی که آن را آفرید و سپس فجور و تقوایش را به آن الهام کرده است» (علامه طباطبایی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۴۹) و این اکتساب بیرونی که همان تعلیم و تربیت عاریه‌ای و ایجابی است مانع کشف و شهود قلبی از طریق تزکیه و تربیت سلبی می‌شود.

اساساً تزکیه پاکی و روشنائی انسان‌هاست و عمل به آن موجب خروج از تاریکی و ورود به

روشنایی می‌شود. در قرآن کریم (در آیات بقره، ۱۵۱ و ۱۲۹، آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲) مشخص می‌شود که هدف تربیت و هدایت انسان‌ها دورنگه داشتن آنها از آلودگی‌های جهالت، شرک و گناه است تا بر اثر این پارسایی به بینایی و فرقان قرآنی دست یابند، «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا (انفال، ۲۹)».

شهید مطهری نیز پیرایش و پالایش را در معنا و مفهوم تذکیه نهفته دانسته و می‌گوید: «یزکیهم در لفظ به معنای پاکیزه گردانیدن است و مشتمل بر پرورش و تربیت است» (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۱۰).
مقام تذکیه در تربیت سلبی، مقام «جان‌پاکی» و «جان‌آگاهی» است، مقامی که بدون عبور از موانع و حجاب‌های تعلیم و تربیت ایجابی و تحمیلی که موجب پنهان شدن (تدسیه) فطرت الهی انسان می‌شود، دستیابی بدان امکان‌پذیر نیست. برای همین منظور در اینجا باید کارکرد دو نوع رویکرد به تربیت (رویکرد تذکیه به مثابه تربیت سلبی و رویکرد تدسیه به مثابه تربیت ایجابی و عاریه‌ای) به بحث گذاشته شود تا وجوه افتراق این دو نگاه به تعلیم و تربیت در ابعاد مختلف نمایان شود.

پس هدف نهایی تحول و تکامل انسان‌ها، بازگشت به اصل از طریق تذکیه و زدایش تا سرحد رسیدن به نسخه اولیه یعنی فطرت و طبیعت پاک آدمی می‌باشد. این بازگشت نه با آرایش و افزایش اموری از بیرون از وجود او، بلکه با پیرایش و زدایش چیزهایی است که در تعامل با محیط این جهان بدان آلوده شده است.

۴. مقایسه رویکرد "تذکیه" در برابر "تدسیه"

۴-۱. پیش فرض‌های رویکرد تذکیه

پیش فرض اصلی در رویکرد «تذکیه به مثابه تربیت سلبی» این است که طرح‌واره‌ها و درون‌مایه‌های اصلی پیشرفت و تکامل انسان، به زیباترین و غنی‌ترین شکل آن در وجود آدمی به ودیعه نهاده شده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس حق‌گرایانه، به سوی این آیین روی آور، [با همان] فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. تغییری در آفرینش خدا نیست. آیین پایدار همین است ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند» (روم ۳۰-۳۱).

«در سرشت آدمی همه علم‌ها را در اصل سرشته‌اند که روح او مغیبات را بنماید، چنان‌که آب صافی آنچه در تحت اوست از سنگ و سفال و غیره و آنچه بالای آن است همه بنماید عکس آن. در گوهر آب این نهاد است بی‌علاجی و تعلیمی. لیک چون آن آمیخته شد با خاک یا رنگ‌های دیگر آن خاصیت و آن دانش از او جدا شد و او را فراموش شد. حق تعالی انبیا و اولیا را فرستاد، همچون

آب صافی بزرگ که هر آب حقیر را و تیره را که در او درآید از تیرگی و از رنگ عارضی خود برهد. پس او را یاد آید چو خود را صاف بیند بداند که اول من چنین صاف بوده‌ام به یقین و بداند که آن تیرگی‌ها و رنگ‌ها عارضی بود. یادش آید حالتی که پیش از این عوارض بود و بگوید: «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» (بقره، ۲۵) «پس انبیا و اولیا مذکران باشند او را از حالت پیشین نه آنکه در جوهر او چیزی نو نهند» (مولوی، ۱۳۸۴، ص ۲۲).

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

(دیوان شمس، رباعی ۱۷۵۹).

برخی مفسران قرآنی معتقدند «خداشناسی، فطری انسان است، یعنی انسان می‌تواند خدا را با دل خود احساس کند. «فطرت دل یعنی انسان به حسب ساختمان خاص روحی خود متمایل و خواهان خدا آفریده شده است و هر آدمی به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود، خدا را می‌شناسد، بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۶۸).

اگر به آموزه‌های قرآنی و عرفانی در باب رشد و تعالی آدمی بنگریم، در خواهیم یافت که اغلب واژگان کلیدی و بنیادی در قلمرو تعلیم و تربیت فطری براساس سلب و نفی و زدایش و پیرایش شکل گرفته است؛ برخلاف عادت رایج و دیدگاه‌های حاکم بر تعلیم و تربیت، آنچه موجب رشد و تعالی انسان است، کاستن، بخشیدن، زدودن و حذف کردن است و نه افزودن و منتقل کردن عاریه‌ای.

همان‌گونه که در قرآن کریم، همواره از «تزکیه» به منزله زیربنای حرکت خودسازی و انسان‌سازی یاد می‌شود و این نوع برداشت از تربیت که با تهذیب و پارسایی و پیراستگی و ارستگی هم‌معنا می‌شود، نشان می‌دهد که هدف تربیت، بازگشت به اصل است و اصلاح و تحول بر مبنای بازگشت به شکل اولیه معنا می‌گیرد. به همین سبب است که حتی در واژگان لاتین نیز کلمه «رفرم»^۱ که به معنی اصلاح است نظر به بازگشت به فرم اصلی و یا شکل نخستین است.

بنابراین، تنها باید از آنچه در خمیر مایه فطری انسان هست و بوده پرده‌برداری شود و دیگر نیازی نیست که نسخه‌های بدلی از منابع بیرونی جایگزین خمیر مایه‌های اصلی و ازلی وجود آدمی شود.

۴-۲. پیش‌فرض رویکرد تدسیه

اما پیش‌فرض در رویکرد «تدسیه به مثابه تربیت ایجابی» این است که طبیعت کودک همچون لوح سفیدی است که باید از طریق طرح‌ها و برنامه‌ها و آموزه‌های صرف بیرونی (بدون پیوند با سازه‌ها و

1. Reform

انگارهایی فطری) به شکل وصله‌ای و الحاقی و یا عاریه‌ای بر او تحمیل شود. همان کار صنعتی و مصنوعی روی طبیعت انسان که نظام‌های آموزشی و تربیتی بیگانه با طبیعت و فطرت انسان تلاش دارند که به جای آشکار کردن استعدادها و رونمایی از فطرت پاک و الهی او، طرح‌ها و برنامه‌های غرض‌آلود خود را جایگزین کنند و از همین روست که مفهوم «تدسیه» به معنای پنهان کردن آنچه در اصل وجود دارد و جایگزین کردن آنچه اصالتاً وجود ندارد، شکل می‌گیرد؛ زیرا در تربیت تحمیلی یا صنعتی ما طبیعت انسان را دستکاری کرده و روح الهی او را آلوده دخالت‌های شخصی و اجتماعی خود می‌کنیم.

در تدسیه هویت الهی انسان مسخ و تحریف می‌شود و این دسیسه‌پنهانی از همان آغاز کودکی با نیت ظاهراً خیر والدین و بعدها با اقدامات به ظاهر انسان‌ساز مدارس، طبیعت و فطرت کودک را به تباهی می‌کشاند؛ زیرا ما از همان کودکی آموخته‌ایم که به جای «خود بودن» باید مانند دیگری باشیم و به جای «خود شدن» باید مانند دیگران شویم و به جای هدایت درونی باید به کنترل بیرونی درآییم و به جای کشف دانش از درون، باید به کسب دانش از بیرون پردازیم و به جای پیرایش ذهن و دل، به آرایش و افزایش ذهن و دل مشغول شویم.

در نظام‌های تعلیم و تربیت ایجابی و عاریه‌ای کودک از همان آغاز به‌گونه‌ای بار می‌آید که باید اسفنج‌وار و فعل‌پذیر تابع اراده دیگران باشد، او به تعبیر آلدوس هاکسلی،^۱ در کتاب دنیای شگفت‌انگیز نو،^۲ پیش از اینکه چشم به این جهان باز کند، هویتش براساس کاتولوگ‌های پیشنهادی به والدینش شکل گرفته است و او تنها باید در مدار این محرک‌های شکل‌دهنده قرارگیرد تا بشود آنچه باید بشود؛ نه آنچه خودش می‌تواند بشود!

در این کتاب، فاجعه دستکاری طبیعت انسان به واسطه نرم‌افزارهای نامرئی و سلاح‌های دیجیتالی و مداخله‌های مجازی در قالب یک داستان علمی-تخیلی به تصویر کشیده شده است. کتابی که پیشگویی‌های آن درباره سرنوشت بشر آینده از لحاظ سیاسی، فلسفی، روان‌شناسی بسیار هراسناک است. در این کتاب تولید انسان‌ها با استفاده از کاتولوگ‌های رنگارنگ به کارخانه انسان‌سازی واگذار می‌شود و تولد انسان از حالت طبیعی نیز خارج می‌شود (هاکسلی، ۱۳۸۷)، یعنی انسان هویت فطری و ذاتی خود را فراموش می‌کند و به نقش‌ها و انگاره‌های از پیش ساخته شده در می‌آید.

جایی که انسان‌ها (روبات‌های هم‌شکل) کاملاً از ماهیت انسانی خود به معنای فطری خارج می‌شوند و چون در این محیط تعلیم و تربیت ماشینی شرطی شده‌اند، دیگر هیچ‌کس خودش نیست، بلکه همان چیزی می‌شود که باید از او انتظار داشته باشند تا بشود! این همان تدسیه و تعلیم

1. Aldous Leonard Huxley

2. Brave New World

و تربیت ایجابی و عاریه‌ای است که همچون حجابی ضخیم و نفوذناپذیر مانع خودیابی و خودآگاهی فطری انسان می‌شود.

۴-۳. آسیب‌شناسی تربیت ایجابی

برای اینکه ژرفا و پهنای آسیب‌های تربیت ایجابی که منجر به شخصیت عاریه‌ای انسان می‌شود را بازشناسیم، می‌توان به دعای زیبا و ظریف امام موسی کاظم (علیه السلام) اشاره کرد که خطاب به یکی از یارانش می‌فرماید همواره از خدا بخواهید که «اللَّهُمَّ لَا تُجْعَلْنِي مِنَ الْمُعَارِينَ وَلَا تُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ؛ خدایا مرا از کسانی که وجود عاریه‌ای دارند قرار مده و مرا از مدار نیاز و تقصیر بیرون مبر» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶۸، ص ۲۳۳).

در این دعای عارفانه و عاشقانه امام کاظم (علیه السلام) دو اصل بزرگ تربیتی برای بازگشت انسان به نسخه اصلی خویش (تأویل خویش) و دو قانون تعیین‌کننده در پرورش انسان کمال‌جو آشکار شده است: اول اینکه، امام (علیه السلام) می‌فرماید: از خداوند بخواهید که شما را در وضعیتی قرار دهد که دائماً احساس نقصان و کوتاهی و خلأ و تقصیر داشته باشید؛ همین احساس، به ظاهر منفی، بیشترین انگیزه درونی کمال‌خواهی را در انسان ایجاد می‌کند؛ زیرا همواره در مدار شور، طلب و شوق وصل قرار می‌گیرد و خواهان فزونی درجات کمال الهی است.

شگفتی نیایش در اینجاست که از خداوند درخواست نمی‌شود که او را از مدار کمال خارج نکند، بلکه می‌خواهد که او را از مدار تقصیر خارج نکند، یعنی اصل حرکت و کمال‌جویی انسان در این حس نیازمندی و تشنگی نهفته است.

ژان پیازه، روان‌شناس و شناخت‌شناس بزرگ معاصر، عامل مهم تحول و کمال‌یابی انسان را براساس اصل «تبادل جویی متزاید» تلقی می‌کند و معتقد است که انگیزه حیات‌بالنده بشر در تبادل جویی پی‌درپی است و این تبادل جویی پایان‌ناپذیر است تا آنجا که در کتاب گفتگوهای آزاد با ژان کلود برنگیه گفته است: خوشبختانه بشر هیچ‌گاه به شناخت کاملی از واقعیت دست نمی‌یابد (پیاژه، ۱۳۶۳، ص ۱۳۸)؛ زیرا اگر به شناخت کاملی از واقعیت دست یابد، دیگر انگیزه و نیازی برای پیشرفت باقی نمی‌ماند. به بیان روشن‌تر، او هم بر این باور است که نیروی محرکه رشد و کمال آدمی در احساس نقص و نیاز و کاستی‌مندی اوست (همان، ص ۴۴).

بر این اساس است که انسان در حال تحول در هر مرحله‌ای از شناخت نسبت به مراحل بالاتر احساس نقصان و عدم تعادل می‌کند و این احساس، به ظاهر منفی، آثار بسیار مثبتی به همراه دارد و جای بسی خوشحالی است که هیچ‌گاه این حس نقصان (جنبه کاهشی) به پایان نمی‌رسد؛ زیرا خوشبختانه انسان هیچ‌گاه به شناخت کاملی از واقعیت نمی‌رسد.

با این وصف، هنر یک مربی و معلم ایجاد احساس نیاز و خلأ و عدم تعادل در ساختار شناختی و عاطفی مخاطبان از طریق «تعلیم و تربیت سلبی» به جای «تعلیم و تربیت ایجابی» است؛
فراز بعدی دعای امام کاظم (علیه السلام) اصل مهم دیگر را شکل دهی رفتار و شخصیت انسان آشکار می‌کند و آن درخواست از خداوند است که او را از جمله افراد عاریه‌ای (بدلی و جعلی) قرار ندهد: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْمُعَارِينَ». این تعبیر کوتاه اما جامع و کامل جان‌مایه اصلی این گفتار در رابطه با رویکرد «تزکیه به مثابه تربیت سلبی» است؛ زیرا تربیت سلبی، یعنی زدودن نسخه‌های بدلی وجود و بازگشتن به نسخه ازلی و اصلی و اولیه وجود خویش که، همان خروج از شخصیت کاذب و مستقر شدن در خود حقیقی و ذات الهی خویش است.

بدین‌سان در رویکرد تربیت سلبی این امکان فراهم می‌شود که خوانش نسخه وجود و کتاب فطرت و نوشتار برخاسته از جان - و نه برساخته از جامعه -، معنا یابد تا آدمی از افکار، احوال و افعال عاریه‌ای که شکل گرفته از من نوعی و شخصیت کاذبی اوست آزاد شود و به اصل و ریشه خود بازگشت کند.

تعارض میان راهبرد تزکیه با تدسیه از همین جا آغاز می‌شود؛ زیرا تدسیه رو به سوی بیرون دارد که با توسعه تکاثری همراه است و تزکیه رو به سوی درون دارد که با توسعه کوثری معنا می‌یابد. این تعارض به تعبیر شهید مطهری به منزله تعارض میان صنعت و تربیت است (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۲۵) و به تعبیر اریک فروم در قالب «خارجیت‌یابی»^۱ در برابر خودیت‌یابی یا «تأیید خود»^۲ معنا می‌گیرد (فروم، ۱۳۸۵، ص ۵۳).

شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «برخی از تربیت‌های امروز مسخ کردن انسان است. از نوع فرمیکا ساختن از چوب، و آخته کردن گوسفند است. یعنی براساس کشیدن برخی رگ‌های روحی، براساس شکل تحمیل کردن، قالب ساختن و در قالب ریختن؛ حال آنکه تربیت صحیح اساسش این است که: «شکل ندهد و در یک قالب خاص نریزد!» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۱، ص ۸۶).

بدین‌سان جهت‌گیری رویکرد «تدسیه» برخلاف جهت‌گیری رویکرد «تزکیه»، بر مدار خارجیت‌یابی و برون‌یابی متمرکز است، اما در تزکیه آنچه اصل است واکاوی درون‌مایه‌های نهفته در فطرت است که در نهایت، فواید بازگشت به ذات خویش را به دنبال دارد. اما اگر این بازگشت به خویش (خودیابی) اتفاق نیفتد، خلأ ناشی از این نیاز فطری از طرق دیگر تأمین می‌شود که حاصل آن چیزی جز از خود بیگانگی و خروج از مدار فطرت الهی نیست.

محصول رویکرد تدسیه و تربیت تحمیلی به جایی می‌رسد که افراد در بین آنچه شده‌اند و آنچه

1. Objectification

2. Self - affirmation

ذاتاً هستند، نفاق و شکاف حس می‌کنند. به بیانی دیگر، آنها با آنچه با وجود حقیقی‌شان بیگانه است، یگانه می‌شوند و در مقابل، با آنچه با وجودشان یگانه است، بیگانه می‌گردند. به تعبیر شهید مطهری «یکی از مشکلات ناشی از هضم شدن فرد در اجتماع و ساختمان غیرفطری اجتماع امروز این است که دستگاه‌های مؤثر و مسلط بر آموزش و پرورش همواره سعی می‌کنند، انسان را آن‌چنان بسازند که خودشان می‌خواهند، نه آن‌چنان که انسان بسان فطرت و تقاضای طبیعت می‌خواهد. یعنی انسان را مسخ و از خود بیگانه می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۱). بنابراین، مهم‌ترین آسیب تربیت ایجابی (تدسیه) منحرف کردن انسان از مسیر فطری و نادیده گرفتن نقش فاعلی و خلاقانه او در روند رشد و تحول است.

۴-۴. روش تربیت سلبی

روش‌های تعلیم و تربیت سلبی از تعامل میان دو قطب سیال مربی و متربی در لحظات آنی و موقعیت‌های زمانی و مکانی خلق می‌شود. این روش‌های برخاسته از منش‌ها، تابع قانون فطرت براساس شعار سلبی (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) به نفی و حذف موانع می‌پردازد و با شعار (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) زمینه بازگشت به فطرت الهی انسان را فراهم می‌سازد. هدف روش تربیت سلبی زدودن همان لایه‌ها و پرده‌هایی است که ناخواسته و ناهشیار گوهر حقیقی و روح الهی دمیده شده در انسان را پوشانده است و باید با سلاح تزکیه (کاهشی و زدایشی) همه این حجاب‌ها و افزوده‌های فروکاهنده و تحلیل برنده (تدسیه) از بنیاد برکنده شود.

از همین روست که در آموزه‌های عرفانی کهن، با مفهومی تناقض‌آلود مواجه می‌شویم که می‌گوید:

«راه حکمت‌آموزی این است که هر روز چیزی از وجود خود بکاهی!»

ای عزیز!

یکی سالک آن است که هر روز چیزی از آنچه ندانسته است بداند و یاد بگیرد و یکی سالک آن است که هر روز چیزی از آنچه دانسته است، فراموش کند. در یک طریق وظیفه آن است که هر روز چیزی از کاغذ سپید سیاه کند و در یکی طریق ورد آن است که هر روز چیزی از دل سیاه سپید گرداند (نسفی، ۱۳۴۱، ص ۹۷).

آنچه امروزه در غالب روش‌های آموزشی و تربیتی جهان حاکم است، دقیقاً وارونه و معکوس عمل می‌نماید. در این نظام‌ها هدف تعلیم و تربیت این است که هر روز چیزی از بیرون به وجود افراد افزوده شود و این افزوده‌ها به شکل عاریه‌ای، سطحی، حفظی و بی‌ریشه به قصد اخذ مدرک و نمره فراگرفته می‌شود و سپس همچون کالای تجاری برای معاملات

بعدی اندوخته و به کار گرفته می‌شود، بی‌آنکه موجب نورانیت و معرفت حکیمانه در فراگیر شود.

اما پرسش اصلی این است که چگونه بدون اکتساب چیزی می‌توان به خلق آن چیز اقدام نمود؟ همه سخن بر سر این است که اساساً یادگیری حقیقی فرآیندی خودمختار، خودجوش و خودانگیخته است و این فرایند زمانی رخ می‌دهد که ذهن و دل انسان از همه انگیزه‌های بیرونی و محرکه‌های اجباری و هدف‌مندی‌ها و اغراض برساخته دیگری و دیگران آزاد شود تا خود، شخصاً، بدون چشم‌داشت و انتظار از بیرون به کشف و شهود پردازد. این همان تعلیم و تربیت سلبی است که ذهن و دل فرد را پاک و صاف و بسیط می‌کند تا او خود شخصاً و قلباً کاشف و سازنده دانش فطری خود باشد. اصطلاحی که امروزه در نظریه‌های یادگیری و روان‌شناسی آموزشی از آن یاد می‌شود، «یادگیری اکتشافی»^۱ است و معتقدند که یادگیری فعال زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموز خود شخصاً در فرایند شکل‌دهی و ساختن دانش مشارکت کند، یعنی خودش سازنده دانش خودش باشد. این دیدگاه به یادگیری ساختن‌گرایی و یا سازنده‌گرایی^۲ مشهور است. «براساس این نظریه، دانش توسط فرد ساخته می‌شود و تولید دانش، فرایندی مستمر است که تجربه انفرادی افراد از جهان را سازمان می‌بخشد. ساختن‌گرایان، یادگیری را با خلق معنا از تجربه معادل می‌دانند، ذهن را مانند صافی‌ای که درون داده‌های جهان را از خود عبور می‌دهد تا به واقعیتی منحصر به فرد دست یابد، تلقی می‌کنند و این عبور دادن صرفاً از طریق تجارب مستقیم شخصی انجام می‌شود. بنابراین، ساختن‌گرایی برخلاف رفتارگرایی و شناخت‌گرایی دانش را مستقل از ذهن نمی‌داند و با وجودی که جهان خارج از ذهن را نفی نمی‌کند، ولی دانش فرد از جهان خارج را بر تفسیرهای منتج از تجارب فرد استوار می‌داند. بنابراین، معنا ایجاد کردنی یا خلق کردنی است نه کسب کردنی» (فردانش، ۱۳۷۷، ص ۱۸).

از دیدگاه عصب‌شناسی نیز یکی از اهداف آموزش و پرورش جاروب کردن ذهن کودک از آموزه‌ها و پیش‌ذهنی‌ها و پیش‌نگری‌هایی است که توسط خانه و مدرسه ایجاد شده است. لازمه بلوغ و پختگی روانی و عصبی از دیدگاه علوم اعصاب پاک‌سازی مغز و ذهن است تا زمینه انعطاف و خلاقیت و کنش‌وری آزاد در ذهن فراهم شود. اما مانع اصلی در این فرایند پاک‌سازی (تذکیه و نفی و سلب) آموزش و پرورش ایجابی و تحمیلی است (عشایری، ۱۳۹۲، ص ۸).

تعلیم از راه تذکیه و خالص کردن ذهن و دل موجب معرفت و روشن‌بینی می‌شود، این علم و دانش نه «برساخته» تعلیم‌دهندگان و برگرفته ماشین‌های انتقال دانش از بیرون، بلکه برخاسته و جوشیده از فطرت پاکی است که بر اثر تذکیه و تربیت سلبی به دست آمده است.

نور دانش و دانش نورانی زمانی حاصل می‌شود که ذهن و دل آدمی از گور دانش و دانش گور شده در خود آزاد شود. در حقیقت تعلیم و تربیت سلبی برخلاف تعلیم و تربیت ایجابی، منبع و سرچشمه دانش و حکمت را نه از مغز و ذهن، بلکه از قلب و دل بر می‌گیرد. از همین رو، که در احادیث معصومان علیهم‌السلام همواره از اعطای علم به جای اکتساب علم یاد شده است و منبع علم و معرفت حقیقی را امری موهبتی و الهامی که از قلب سلیم می‌جوشد قلمداد می‌کنند: به‌عنوان نمونه در منابع شیعی، احادیثی که متضمن این نوع تعلیم و تربیت سلبی از طریق خالص کردن و زدودن و پاک کردن ذهن و دل از دانش حجاب زاست بسیار یاد شده است. از جمله در این احادیث که «ما اخلص عبد لله اربعین صباحاً الا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه» (صدوق، ۱۳۷۲، ص ۲۵). و یا «ما اخلص عبد لله اربعین يوماً الا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه» (محدث قمی، ۱۴۰۴ق)، که معنای اصلی همه این احادیث، با اختلاف الفاظی که دارند، این است که لازمه دستیابی به حکمت باطنی، صاف کردن خویش از اوصاف خویش است تا بر اثر این خلوص و پاکی نورانیت و روشن‌بینی حاصل شود. در احادیث فوق آمده است: «کسی که چهل شبانه روز با اخلاص عمل کند، خداوند چشمه‌های حکمت را در قلب او می‌جوشاند و بر قلم و زبانش جاری می‌کند و در حقیقت، این شخص، علم الهی را ملاقات و اسمی از اسمای حسنا حق را مشاهده می‌کند و البته مراحل برتر ممکن است بعد از مرگ حاصل شود» (جوادی آملی، ج ۱۱، ص ۲۵۳-۲۵۴).

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «من زهد فی الدنیا ... علمه بغیر تعلیم؛ هرکه زهد و بی‌رغبتی به دنیا پیشه سازد... بی آنکه از کسی علم بیاموزد خداوند به او علم عنایت می‌کند» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۸، ص ۶۳) و در جایی دیگر حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «لیس العلم فی السماء لینزل الیکم و لا فی الارض لیصعد لکم بل مجبول فی قلوبکم؛ تخلّقوا باخلاق الرّوحانین حتی یظهر لکم؛ علم نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه در زمین است تا برای شما بالا آید، بلکه در قلب‌های شما آفریده شده است؛ به اخلاق روحانیان متخلّق گردید تا برای شما آشکار شود» (فیض کاشانی، ۱۳۶۰، ص ۲۴۷).

اما تعلیم و تربیت ایجابی و عاریه‌ای همواره به منزله بزرگ‌ترین مانع برای ورود به سرچشمه حکمت و نورانیت قلبی انسان عمل می‌کند و این همان تدسیه است که در برابر تزکیه قرار می‌گیرد. در رویکرد تعلیم و تربیت ایجابی و تحمیلی (تدسیه)، فرایند خودیابی و خودگستری، و «فرد شوندگی» آدمی از همه سو در مخاطره و هجمه دانش و معلومات و محفوظات بی‌حاصل قرار می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که ذوق خالصانه و شوق عاشقانه آدمی را نسبت به فهم و درک جهان هستی نابود می‌کند تا آنجا که سواد کتابی (سیاهی) جایگزین بیاض فطری (سپیدی) می‌شود.

۵. ناهمانندی‌های تزکیه و تدسیه در یک نگاه

در اینجا مهم‌ترین و برجسته‌ترین شاخصه‌های متمایز کننده رویکرد «تربیت سلبی (تزکیه)» و رویکرد «تربیت ایجابی (تدسیه)» را می‌توان در جدول هم‌بینی ذیل که به شکل تقابلی (رو در رو) و در تضاد با یکدیگر نمایان شده است، مشاهده کرد.

رویکرد سلبی (تزکیه)	رویکرد ایجابی (تدسیه)
خودبنیاد فطری	دگر بنیاد تصنعی
خودانگیخته و درون‌زا	دگر انگیخته و برون‌زا
معناگرا و پویا	شکل‌گرا و ایستا
جوششی و کنشی	کوششی و واکنشی
شهودی و تجربی	حفظی و مجازی
ارادی و انتخابی	تقلیدی و تحمیلی
خالصانه و یگانه	ریاکارانه و چندگانه
عمقی و درونی	سطحی و بیرونی
عقبی‌مدار و باطن‌گرا	دنیامدار و ظاهر‌گرا
تحولی و تعاملی	تراکمی و تحکمی
بالنده و زاینده	کاهنده و میرنده
اندیشه‌ساز و فعال	اندیشه‌آموز و فعل‌پذیر
عادت‌گریز و شالوده‌شکن	عادت‌پرست و آیین‌پرست
حضور و وجودی	حصولی و لسانی
جان‌آگاهی و جان‌بینی	جهان‌آگاهی و خودبینی
فتح‌کننده و آزادمنشانه	رام‌کننده و وابسته‌ساز
بندگی مطبوع	بندگی منفور
اشتیاق‌زا و اشتها‌آور	اشباع‌کننده و تهوع‌آور
پوششی، خود‌کنترلی	پایشی، دگر‌کنترلی
بازگشت‌بالنده	پیشرفت‌کاهنده
کوثری، تحولی و زایشی	تکاثری، تراکمی و کاهشی
زدایشی فرابرنده	افزایشی فروبرنده
دین‌یابی اکتشافی	دین‌دهی انتقالی
جوشش درونی	کوشش بیرونی

۶. نتیجه‌گیری

با نگاهی اجمالی به آنچه در باب تزکیه به مثابه تربیت سلبی ارائه شد، می‌توان چگالی سنگین مفهوم قرآنی تزکیه را در سپهر تعلیم و تربیت خلاق و فعال نظاره‌گر بود. بازخوانی زایشی راهبرد تزکیه در تعلیم و تربیت ما را به گفتمانی تازه از این مفهوم دیرینه آشنا می‌سازد. این آشنایی دیرهنگام، هنگامه‌ای نیک‌فرجام در سامانه نابسامان تعلیم و تربیت بیگانه با گفتمان تزکیه ایجاد

می‌کند که پیامد دیرپای آن دگرگونی دیدمان‌های کهنه و نازا و وقوع و زایش دیدمان‌هایی پویا و خلاق در نزد معلمان و مربیان می‌گردد تا آنها با ایمانی برخاسته از بینش شهودی به منش فطری خود، برای تربیت فطری کودکان باز گردند، آنگاه با شگفتی تمام به این حکمت بی‌پایان دست خواهند یافت که فزونی و فربهی تعلیم و تربیت، نه در انتقال دانش، بلکه در کشف و استخراج آن است و تربیت دینی کودکان نیز نه با دین‌دهی بیرونی، بلکه با دین‌یابی از درون آنها محقق می‌شود.

درک مفهوم والای گفتمان تزکیه در تربیت سلبی مستلزم ویران کردن باورداشت‌های پیشین و پیش‌ذهنی‌های دیرین از مفاهیم مصطلح در تربیت است. این درک خردآشوب و چالش‌انگیز، شیرازه و سامانه دیدمان ما را از بنیاد دگرگون می‌سازد، پس از این دگرسانی ناسازوار با سازه‌های سازمان یافته کنونی در تعلیم و تربیت است که با حیرت و هراس بیدارگرانه در خواهیم یافت که برای دستیابی به الگوی «تزکیه به مثابه تربیت سلبی» پیش از هر اقدامی باید با یک بازگشت شهادت‌مندانه (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) از آنچه در قالب تعلیم و تربیت الثقاتی و وارداتی و رسمی آموخته‌ایم خارج شده و به آنچه تعلیم و تربیت فطری است بازگردیم (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

گفته شد که یکی از دلایل شکست‌های پی‌درپی در طرح‌ها و برنامه‌های فرهنگی و تبلیغی و تربیتی این است که نگاه حاکم بر تربیت، معطوف به انتقال (تربیت ایجابی) است و نه استخراج! این نگاه بیرونی به تربیت ما را از آنچه بوده و هستیم به آنچه نبوده و نیستیم تبدیل می‌کند که نتیجه آن احساس ناانسانی، بیگانگی و بی‌معنایی در زندگی است.

به بیان دیگر، تربیت ایجابی و انتقالی، نقاب و پوشش کاذبی بر وجود حقیقی و هویت اصیل افراد است. همچون چاهی که آبرایی از درون خود ندارد و آب از چاه دیگری به درونش وارد شده است. انسانی که بدون تزکیه، رشد کند هرچند صاحب علم و دانش و فضایل اخلاقی باشد از آنجا که همه این دانسته‌ها و داشته‌ها را از دیگری به عاریت گرفته است، همواره احساس تهی‌بودن (در عین احساس سنگینی از بار تحمیلی) و بی‌معنایی می‌کند.

برای اینکه همانی بشویم که اصالتاً و فطرتاً بوده‌ایم باید از آنچه داریم و شده‌ایم خالی شویم؛ زیرا هویت اصلی ما نه در ظاهر و صورت آنچه کسب کرده‌ایم، بلکه در آنچه باطناً در سیرت و قلب خود کشف کرده‌ایم شکل می‌گیرد.

در حدیث است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»، یعنی خداوند در جهان آخرت به ظاهر شما و اموال و داشته‌هایتان نمی‌نگرد بلکه به آنچه در دل‌هایتان می‌گذرد، می‌نگرد.

در حقیقت آنچه از انسان باقی می‌ماند نیت قلبی و پاکی و طهارت روح و روان اوست و نه داشته‌ها و دانسته‌ها و انباشته‌ها و اموال و ظواهر او.

«تزکیه به مثابه تربیت سلبی» بیش از آنکه ره‌آورد عوامل بیرونی باشد، دستاورد اراده، نیت، انگیزه و تلاش‌های درونی به معنای پیراستن جان و نفس از آرایش‌ها و رذیلت‌هاست. پس برای آنکه به این هدف فطری و طرح‌نوشت خودبنیاد الهی دست یابیم، باید از هدف‌گذاری‌های بیرونی و طرح‌نوشت‌های بی‌بنیاد عاری‌ای آزاد شویم؛ زیرا غایت تربیت فطری، آزاد شدن از هدف‌های غیر فطری است و این آزادی است که منجر به ظهور و بروز نیروی خلاقیت و آفرینندگی انسان می‌شود.

منابع

- ✽ قرآن کریم.
- ✽ نهج البلاغه.
- ابن شعبه، حسن بن علی (۱۳۶۲)، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- پیاژه، ژان (۱۳۶۳)، روان‌شناسی ژنتیک- تحول روانی از تولد تا پیری، انتشارات سمت.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹)، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، چاپ سوم، قم: اسراء.
- فردانش، هاشم (۱۳۷۷)، مبانی نظری تکنولوژی آموزشی، تهران: نشر دانا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۴ق)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: دفتر نشر کتاب.
- فروم، اریک (۱۳۸۵)، سرشت راستین انسان، ترجمه فیروز جاوید، انتشارات اختران.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۶۰)، کلمات مکنونه، به تصحیح عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران: چاپ فراهانی.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۹۸ق)، التوحید، چاپ دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- صدوق (۱۳۷۲)، عیون اخبار الرضا، تهران: نشر صدوق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- _____ (۱۳۸۲)، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (۱۴۰۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- _____ (۱۳۹۱ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- عشایره، حسن (۱۳۸۲)، «مصاحبه با دکتر حسن عشایری»، شوق تغییر، ش ۶، ص ۸.
- قمی، شیخ عباس (۱۴۱۴ق)، سفینه البحار، تهران: انتشارات اسوه.
- کریمی، عبدالعظیم (۱۳۹۳)، تربیت به مثابه بودن (چگونه نشویم)، تهران: انتشارات تربیت.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مرکز فرهنگ و معارف قرآن (۱۳۸۳)، «تزکیه نفس و آثار آن در قرآن»، مجله پاسدار اسلام، ش ۲۷۶.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۴)، «اخلاق در قرآن»، مجله معرفت، ش ۱۳، ص ۱۷.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۵)، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ هشتم، تهران: الزهراء.

- _____ (۱۳۷۷)، یادداشت‌ها، ج ۲، تهران: انتشارات صدرا.
- _____ (۱۳۷۰)، خدمات متقابل ایران و اسلام، تهران: انتشارات صدرا.
- _____ (۱۳۷۴)، «فطرت از دیدگاه قرآن و فلسفه»، مجله رشد معارف، ش ۱۵، پاییز ۷۴.
- موسوی سبزواری، عبدالاعلی (۱۳۸۵)، مواهب الرحمن، ج ۲، تهران: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت (علیهم‌السلام).
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴)، فیه ما فیه، چاپ سوم، تهران: انتشارات اقبال.
- نسفی، عزیزالدین (۱۳۴۱)، انسان کامل، به تصحیح ماریژان موله، کتابخانه طهوری.
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۷۴)، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، تهران: انتشارات طهوری.
- ورام، مسعود بن عیسی (۱۳۷۵)، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- هاکسلی، آلدوس (۱۳۸۷)، دنیای قشنگ نو، چاپ چهارم، ترجمه سعید حمیدیان، تهران: نیلوفر.
- Gardner Howard E.: (1991) *The Unschooled Mind: How Children Think And How Schools Should Teach.*